

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (۶۰)

آیه ۵۵ که عرض کردیم آیه ای است مربوط به مسئله ی ولایت یک طرفه و رهبری است، خود مصدر کردن این آیه به الله که خطاب به مؤمنین گفته می شود ولی شما این است، این است، و به این صورت گفته نمی شود که بحث بر سر مسئله ی دوستی است، البته بحث ولایت امیرالمؤمنین همین طوری از جاهای دیگری سر جای خودش اثبات می شود، یعنی احتیاجی به این قدر فشار نیست، فکر نکنید ما داریم به خودمان فشار می آوریم، شما در احتجاجات خود ائمه و حضرت صدیقه ی طاهره نگاه بکنید، می بینید می گویند مگر بعد از غدیر چیز دیگری هم باقی ماند؟ حالا ببینید وقتی وجود نازنین پیغمبر اکرم می خواهند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» را بگویند، مصدر می کنند قضیه را به این که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶) این «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» با این اولویت دیگر معلوم است تکلیف اولویت این جا چیست، بحث اولی بودن است، اصلاً مسئله ی ولی بودن دیگر نیست که بحث دوست بودن یا این بودن یا آن بودن مطرح باشد در آن، «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» این بحث که مطرح می شود بعد دست امیرالمؤمنین را بلند می کند که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»، البته این جا باز گره خوردن آن بحث به بحث مودت

این جا مشخص است، یعنی آدم سر تا ته بحث غدیر را که نگاه بکند می بیند این که «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» این اولویت، خوب حالا «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» آن وقت در دعا بحث این است که «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ»؛ خدایا دوست بدار هر که او را دوست می دارد، چون مسیر ولایت از دوست داشتن رد می شود، این مسئله زور و تلاشی برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین نیست، به جهت شأن نزول خودش هم شأن نزولی واضح دارد، اگر یک کسانی مثل فرض بفرماید خلیفه ی اول هم در این شأن نزول آمده؛ یعنی بعد بعد از این که امیرالمؤمنین این کار را کرد و آیه نازل شد، خوب کس دیگری اگر یک چنین کاری کرد، این مطلبی است که در هیچ روایتی نیامده، فقط یک روایت است که خود تفسیر فخر رازی، در تفسیر کبیر آورده؛ یعنی فقط همین کتاب تفسیری این روایت را آورده و اگر نه هیچ کتاب روایی این را نیاورده، در شأن نزول آن هم تردیدی نیست که این اثبات ولایت و رهبری امیرالمؤمنین است، ولی بحث الان خود آیه است، یعنی یک آیه است منهای شأن نزول، این تلاشی که ما الان داریم می کنیم تلاش برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین نیست، این تلاش برای فهم این آیه است، به اشکالات آن هم جواب دادیم، اشکال جمع بودن آن را جواب دادیم، اشکال بالفعل بودن آن را جواب دادیم، اشکالاتی که می خواهد وارد بشود به این که بخواهد امیرالمؤمنین را به عنوان ولی ثابت بکند، پاسخ آن را گفتیم، می ماند مصدر کردن آن به الله که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» این معلوم است که اصلاً این ولایت ولایت دو طرفه نیست؛ چون که کسی به نصرت خدا که نمی رود! تا کسی به معنی واضح آن شک بکند. الان، این جا منظور همان ولایت خداست، ولایت و سرپرستی خداست، که خدا نرخ اصلی قرآن است، این قرآن هایی را دیدید که الله های آن را قرمز کرده؟ شما نگاه کنید، می بینید که نرخ اصلی قرآن چیست، یعنی به قدری خدا، خدا، خدا در آن دارد که اصلاً آدم هیچ گاه در فرآیند دینی خدا را فراموش نمی کند، در مسئله ی قرآن خواندن نگاه می کنید می بینید که آن چیزی که با قرآن خواندن در آدم می نشیند، این است که خدا همه کاره است و اصل خدا است و هر نظامی وجود

دارد آخرش نظام خداست، برای همین است که شما آخرش کسی که توّلی این راه را قبول بکند، آخر آن حزبِ آقای فلانی نمی‌شود، حزب رسول هم نمی‌شود؛ یعنی جزء احزاب رسول الله هم نمی‌شود، آخرش می‌شود حزب الله. آیه‌ی بعدی آن را ببینید، آخر آن همین است، یعنی نه حزب این می‌شود، نه حزب آن می‌شود، هیچ حزبی در این‌ها نمی‌شود، با این که این «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» این جا یک حدّ وسط افتاده، حدّ وسط آن این است که «اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون» یعنی اولاً اسم این‌ها می‌شود حزب الله، که بارها عرض کردیم تعبیر حزب تعبیر خیلی خاصی است که قرآن تقریباً دو، سه جا خصوصیت حزب الله را می‌گوید، حالا ان شاء الله برسیم به خود آیه، پس این یک تلاشی است فقط در جهت فهم تا ببینیم آیا جا برای گسترش این آیه دارد یا نه؟ اگر می‌بینید ما روی بحث ولایت و خود مسئله‌ی ولایت فقیه حتی یعنی این‌طور بحث‌های ولایت کار چندانی نشده، من این را جاهایی گفتم، و اگر گاهی اوقات سؤال ایجاد می‌شود این سه عامل اصلی برای آن وجود دارد؛ اگر روی این بحث ولایت فقیه کار زیادی نشده، به سه عامل اصلی برمی‌گردد، یعنی حواس شما باشد به جهت تاریخی، ۱- به دلیل این که فقها هیچ موقع فقها خودشان را در معرض چنین بحثی نمی‌دیدند که بخواهند راجع به آن بحث کنند، اصلاً در معرض نمی‌دیدند خودشان را که بخواهند راجع به مطلبی بحث بکنند که بسیار دور از دسترس آن‌ها است! مسئله‌ی حاکمیت بر جامعه، این یک دلیل عمده‌ی آن است که این را بحث نمی‌کنند، مثل این که الان کسی بحث نمی‌کند اگر ما رفتیم ماه مثلاً قبله کدام طرفی است؟ به همین دلیل بحث نمی‌کنند، لذا اگر می‌بینید این بحث ولایت فقیه بکر باقی مانده، یک مقداری به این دلیل است. ۲- دلیل دوم: این است که به شدت مسئله ظهور را قریب الوقوع می‌پنداشتند و این سیاستی است که جزء سیاست‌های رسمی خود اهل بیت است، یعنی این قدر قریب الوقوع مسئله‌ی ظهور را مطرح می‌کردند که یک مقداری اگر شما روایات امام صادق را هم بخوانید اگر واقعاً الان نبودیم، همان موقع بودیم و روایات امام صادق را می‌خواندیم، به نظرمان می‌رسید که

عن قریب دارد اتفاق می‌افتد. معلوم است این سیاست است، با این که خود اهل بیت می‌دانستند که این مسئله‌ی ظهور قرار نیست در زمان خودشان اتفاق بیفتد، ولی طوری بیان می‌کنند که انسان فکر می‌کند همین اخیر اتفاق می‌افتد و این سیاست را هم بقیه باید ادامه بدهند، البته نه به این صورتی که بگویند نه! دیگر واقعاً اتفاق می‌افتد؛ مثلاً تا ده سال دیگر! این را بیان نمی‌کردند که مثلاً تا ده سال دیگر اتفاق می‌افتد، ولی قریب الوقوع بودن آن جزء سیاست‌های ائمه بوده و حالا که ما فاصله گرفتیم می‌فهمیم، چون که ممکن است به قول امام، در همان کتاب *البیع خود* نوشتند العیاذ باللّٰه به آلف سنین باید برسد این قضیه، چون که معلوم نیست! کسی نمی‌داند این قضیه چقدر طول می‌کشد، به هزاران سال ممکن است این طول بکشد، ولی این سیاست است که مدام آدم این مسئله‌ی انتظار را قریب الوقوع بداند؛ برای همین بوده که خیلی وقت‌ها فقها به حساب این که دیگر دارد اتفاق می‌افتد، می‌گفتند خوب خود حضرت می‌آید تشریف می‌آورد حکومت تشکیل می‌دهد، تمام می‌شود همه چیز! این هم یکی از عوامل قابل شناسایی.

۳- یک عامل قابل شناسایی دیگر هم مربوط به روایات خروج بالسّیف است، روایاتی به این مضمون که می‌گوید: «هر رایتی بلند شود قبل از ظهور محکوم است»، «ما دوست نداریم». چون که مدام سؤال می‌کنند که چرا این بحث ولایت در فضای بکری باقی مانده؟ به نظر می‌آید که به دلیل این سه عامل است، البته آن روایات هم سر جای خودش قابل بحث است که زمینه‌ای است دست انجمن حجّتی‌های‌ها و این تفکّراتی که خلاصه خوراک می‌خواهند که ملّت‌ها را بکوبند! اتفاقاً در جلسه‌ای بعضی از این استادها می‌گفتند حالا خدا او را بیمارزد، خیلی هم باسواد نبود، گفتم بدبخت بیچاره! این معلوم است در خط مقدّم بود که او را زدند! این مهم است که در خط مقدّم دارد حرکت می‌کند که او را می‌زنند! چرا تو که این همه کتاب انگلیسی هم می‌نویسی، چرا تو را نمی‌زنند؟ اصلاً به ذهنشان هم نمی‌آید که تو را بزنند، لذا اگر کسی در خط مقدم باشد او را

می‌زنند، ولی به هر جهت اگر کسی را نمی‌زنند، چون دیگرم کاری ندارد، موی دماغ نیستی، این‌ها به خاطر این است که تو خوب هستی برایشان دیگر!

به هر جهت می‌خواهم این را در مجموع بگویم عامل بکر بودن این‌گونه آیات به نظر می‌آید که نپرداختن به قرآن است و نشناختن شرایط است، حالا به هر جهت این تلاش تلاش برای اثبات امیرالمؤمنین نیست.

ببینید یک ظرفیت جدیدی این آیه دارد، فقط در جهت معرفی، حالا ولو به عنوان یک تلاش مذبح‌حانه ببینیم که آیا این آیه ظرفیت دیگری از خودش نشان می‌دهد یا نه؟ ببینید ما طبق شأن نزول عادت کردیم آیه را این‌طوری بخوانیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» خوب یعنی این قسمت آن را با همدیگر می‌خوانیم؛ یعنی در حال رکوع ایتاء زکات می‌کردند، در حقیقت این مدل رسمی خواندن این آیه است که مطابق با همان شأن نزول هم درمی‌آید، به جهت نقش‌های اعرابی که می‌تواند بپذیرد، همه‌ی آن درست است، یعنی غلط نیست، (پرش صدا) حالا آیه را ببینیم اگر این‌طوری بخوانیم می‌شود؟ «وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَ هُمْ رَاكِعُونَ» یعنی سه چیز، نه دو چیز! این کسانی که اقامه‌ی نماز می‌کنند، ایتاء زکات می‌کنند و ایشان راکع هستند، ما چرا بخواهیم این‌طوری بخوانیم؟ چون می‌خواهیم ظرفیت‌های دیگری از آیه با تناسب آیات دیگر دربیاید. اگر بگویید که این اشکال دارد در سیاق‌بندی‌های خود آیه، یعنی سیاق به هم می‌ریزد، مثلاً اگر این‌طوری بود باید می‌گفت «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُرَكِعُونَ» یعنی به هر جهت چون تراکم افعال است، باید برای فراز آخر هم فعل می‌آمد نه این‌که به صورت اسم بیاید! اگر این مطلب را بفرمایید این قُلْتُ قُلْتُ که نه! این‌طوری نیست، این عبارت در قرآن و این‌گونه تغییر اعراب‌ها از اسم به فعل، از فعل‌ها به اسم، از خود اسم‌ها به نوع دیگری از اسم، وجود دارد. من فقط به شما یک نمونه نشان بدهم، آیه‌ی ۱۷۷ بقره را نگاه بکنید، آیه‌ی معروفی است، که در قرآن از این‌گونه مطالب کم نداریم ما که خیلی نگران این

نکته‌ی آن نباشید! دارد: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» بر نیست، البته اگر ما بخواهیم درست معنی بکنیم، این طور نیست که بگوییم «بر» نیست، این «بِرٌّ» نیست، «لَيْسَ الْبِرَّ» است، این «لَيْسَ» می‌دانید که مثل «كَانَ» می‌ماند، سعی نمی‌کنیم خیلی درست معنا کنیم یعنی همان طوری فقط معنا می‌کنیم! در صورتی که این «بِرٌّ» خبر آن «لَيْسَ» است که الان مقدم شده، بقیه‌ی جمله، اسم لیس است، این «تَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» این‌ها همان ادامه‌ی ماجرای تغییر قبله است، گفتم از آیه‌ی ۱۰۶ ماجرای تغییر قبله وجود دارد، و قرآن به این مطلب تغییر قبله خیلی پرداخته است؛ یعنی به حوادث و پیامدها و ریشه‌های فکری این بحث، حالا می‌خواهیم بگوییم «بر» این نیست که «تَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ چهره‌های خود را بگردانید به سمت مشرق و مغرب، چون که نصاری در قسمت‌های غربی بودند، وقتی می‌خواستند روی خود را به سمت بیت المقدس بکنند، باید چهره‌ی خودشان را به سمت مشرق می‌کردند، مسلمان‌ها برعکس بودند، به سمت مغرب می‌کردند. آیه می‌گوید این نیست که چهره‌های خود را به سمت مشرق و غرب، این‌ها مهم نیست، «وَلَكِنَّ الْبِرَّ نِيكِيَّ حَيْسَت؟» می‌خواهد نیکی را هم بگوید نیکان را می‌گوید! «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» نگاه کنید حالا تغییر اعراب‌ها را دقت کنید؛ «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»؛ کسی که ایمان آورده به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و نبیین «وَأَتَى الْمَالَ»؛ مقام ابرار این‌هاست که مال خود را می‌دهد «عَلَى حُبِّهِ»؛ علی رغم این که مال خود را دوست دارد، می‌دهد به «ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأُولِي السَّبِيلِ» همین تا این جا اشکال ندارد «وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ»؛ در راه آزادگی بردگان و این‌ها می‌دهد، از این جا از اسم در می‌آید و وارد فعل می‌شود «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»، باز دوباره فعل «وَأَتَى الزَّكَاةَ» بعد از آن چیست؟ نمی‌گوید «وَالَّذِينَ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِمْ» یک مرتبه از فعل تبدیل می‌کند به اسم، «أَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»؛ به کسانی که وفا می‌کنند. حالا باز دوباره اسم می‌آورد، ولی با چه تفاوتی؟ دوباره آن را منصوب می‌کند، یعنی «وَالْمُؤْفُونَ» که در

حقیقت اعراب رفعی است، دارد می گوید «وَالْمُؤْمِنُونَ» باید بگوید «وَالصَّابِرُونَ»، نباید بگوید «وَالصَّابِرِينَ» ولی یک مرتبه اعراب را عوض می کند، می گوید: «وَالصَّابِرِينَ» به خاطر این است که می خواهد جلوی چشم بیاورد، برای همین است که این جا دیگر می گویند فعل محذوف است، «وَالصَّابِرِينَ» این جا یعنی چه؟ یعنی یک فعلی مثل «أَمَدَحُ» قبل آن بوده، به این معنی که مدح می کنم صابری را، مثلاً یک چنین چیزی، این تغییر در اعرابها خلاصه نرخ روز کارهای قرآنی است، یعنی اگر کسی فکر کند اینها ایراد دارد، نه! اینها ایراد ندارد! «وَالْمُؤْمِنُونَ» «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»؛ کسانی که در تهی دستی و رنج و بیماری و «حِينَ الْبَأْسِ»؛ موقع جنگ و اینها، اینها صابری هستند «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»؛ اینها کسانی هستند که دارند راست می گویند. پس این مسئلهی تغییر در اعرابهای آیه، خیلی مسئلهای نمی دانیم.

یک نکتهی دیگر هم راجع به بحث معیت در قرآن بگویم. بارها و بارها یادتان است در سورهی توبه این را مفصل بحث کردیم؟ که وقتی که «مَعَ» در قرآن بیاید، آنجایی که داشت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹)؛ با صادقین باشید، وقتی می گوید با کسی باشید، مثلاً «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (فتح: ۲۹)؛ کسانی که با او هستند، «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (اعراف: ۱۵۷)؛ یعنی قرآن در معیت پیغمبر است، یعنی محور پیغمبر است، قرآن خودش در معیت پیغمبر است، نه این که پیغمبر در معیت قرآن است، محور معیت در حقیقت چه کسی است؟ خود پیغمبر است. این «مَعَ»ها در قرآن خیلی معنا دارد. اگر یادتان باشد آن بحثی که سورهی مبارکهی حمد دارد که «هُدًى صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ صراط کسانی که تو به آنها نعمت دادی، من را ببر در آن صراط مستقیم، اولاً این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی چه کسانی؟ خوب این که معلوم است که مگر کسی هم هست که خدا به او نعمت نداده باشد؟ مگر کسی هم هست که از خدا نعمت نگرفته باشد؟ پس شما در سورهی حمد دارید به خدا چه

می‌گویید؟ می‌گویید «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، مگر کسی هست که خدا به او نعمت ندهد؟ نعمت حیات می‌دهد، نعمت خوراک می‌دهد، نعمت بچه می‌دهد، همه‌ی این‌ها را هم خدا می‌دهد، چون که «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل: ۵۳)؛ یعنی همه‌ی نعمت‌ها را دارد خدا می‌دهد، آن موقع پس شما می‌خواهید که صراط همه را؟ این‌که نشد! یک صراط خاصی را شما این‌جا می‌خواهید، «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» که آن‌جا در این آیه ۶۹ سوره مبارکه نساء، بحث **نعمت ولایت** را آن‌جا داشتیم می‌کردیم، از آیه‌ی ۶۸ آن را ببینید، ۶۸ و ۶۹ عملاً تبیینی است برای آن‌جا، که دارد «وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ آن‌ها را ما به صراط مستقیم هدایت کردیم، «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ کسی که در اطاعت خدا و رسول برود، آن موقع در معیت قرار می‌گیرد و محور دارد این معیت؛ یعنی دور محور این‌ها قرار می‌گیرد، «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» که این‌ها هستند: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ در محوریت این‌ها قرار می‌گیرد، این‌ها می‌شوند محور، آن موقع آن «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» می‌خورد به همین بحث‌ها،

به هر جهت بحث معیت را به خاطر بیاورید، که معیت محور لازم دارد، یعنی وقتی که شما قرار است با کسی باشید، این معیت معیتی است که دو نوع محور دارد، این نکته‌ها راجع به معیت. سوره مبارکه بقره را بیاورید آیه‌ی ۴۰؛ «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ \* وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ \* وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ و حق را نپوشانید به باطل و حال آن‌که می‌دانید، بعد آن بخوانید آیه را؛ «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» ببینید راجع به بنی اسرائیلی که نمازهای آن‌ها رکوع ندارد، یعنی در نمازهای آن‌ها مثل این رکوع‌هایی که ما می‌کنیم، ندارد، پس این‌که شما اقامه‌ی صلاة کنید، ایتاء زکات کنید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید، «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» که این‌جا محور هم دارد،

یعنی در معیت راکعین شما رکوع کنید، این عبارت خیلی شبیه به همین عبارتی است که ما در در این سوره‌ی مائده داریم، که می‌گوید «وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ این‌ها راکعون هستند، البته گفتم بنا به این باید خوانده بشود که شما این را حال معنی نکنید که بچسبد به این «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» این را جدا معنی کنید، این «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» احساس بشود که شما با راکعین، در معیت راکعین شما رکوع بکنید و این‌جا کسانی معرفی می‌شوند که «وَهُمْ رَاكِعُونَ» هستند، که این‌ها راکع هستند، و این‌ها محور رکوع رکوع‌کنندگان هستند. آن جماعتی که می‌خواهد تشکیل بشود که می‌خواهند رکوع بکنند، این‌ها در این محور قرار می‌گیرند که دیگران با رکوع این‌ها رکوع بکنند، با خشوع این‌ها خشوع بکنند، با جماعت این‌ها که آن‌ها امام این جماعت هستند، «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» این‌ها «وَهُمْ رَاكِعُونَ» هستند، البته اصراری ندارم خیلی این مطلب را اثبات کنم، خیلی با ضرس قاطع نمی‌خواهم بگویم این آیات به همدیگر قطعاً ربط دارد، ولی اگر ظرفیت‌های جدیدی بخواهد در این آیات معلوم بشود، غیر از بحث شأن نزول، که همان طوری که اهل بیت در روایات صحیح بالاخره خودشان را مصداق این آیه می‌دانند، و چرا؟ یعنی با چه زمینه‌ای خودشان را مصداق این آیه می‌دانند؟ باید دنبال آن گشت، و این هم به عنوان یک فضای کاملاً بکر در قرآن باقی مانده، یعنی شما در بحث‌های تفسیری می‌بینید که یک ضرب سراغ شأن نزول می‌رود، البته تکلیف در شأن نزول معلوم است، من هم نمی‌گویم رفتن سراغ شأن نزول چیز اشتباهی است! اتفاقاً می‌دانید که آیه همیشه در شأن نزول خودش نص است، در مابقی ظاهر است، یعنی از نص پایین‌تر است، اتفاقاً در شأن نزول خودش و اثبات شأن نزول خودش، آن‌جا را حتماً می‌گیرد، بحث این است که ببینیم آیا جاهای دیگر را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ بحث این است که شأن نزول مخصّص آیه نیست، مقید آیه نیست، در این بخش آن داریم بحث می‌کنیم و اگر نه آیه که قطعاً شأن نزول خودش را که می‌گیرد، شأن نزول این هم کاملاً واضح است. گفتم در روایات هم که به کسان دیگر هم تطبیق شده، در یک روایات بسیار ضعیفی است که اصلاً در منابع اهل تسنن هم

نیامده، فقط در یک کتاب تفسیر آمده است، ولی آیا آیه ظرفیت جدید تولید می‌کند که همین آیه این مسئله‌ی رهبری و مسئله‌ی ولایت را به صورت دیگری بر همه‌ی ائمه ثابت کند؟ یعنی همین آیه ظرفیت دیگری دارد، چیز دیگری نشان می‌دهد یا نه؟ به نظر می‌آید با مقارنات آن با آیات دیگر. این مقارنات هم، بعضی‌ها فکر نکنند این‌ها شبیه شعبده‌بازی است، این‌ها کارهایی بوده که خود اهل بیت می‌کردند؛ یعنی با مقارنات با آیات دیگر شروع می‌کردند ظرفیت‌های جدید درمی‌آوردند، شما اگر می‌بینید آن موقعی که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را بحث کردیم، این که شما اطاعت بکنید از خدا، از رسول، از اولی الامر، آن جا بحث اطاعت از اولی الامر که مطرح می‌شد، در آیه بعد آن چیست؟ می‌گوید «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» همان جا اهل بیت می‌گویند چطور این اطاعت او واجب است، آن موقع مرجع حل اختلاف نیست؟! کسی که اطاعت او واجب است چطور مرجع حل اختلاف نیست؟ بعد آیه را این‌طوری می‌خواندند، نه این که بگویند آیه این است، می‌گفتند «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ» «وَكَذًا نَزَلَتْ»، «كَذَا نَزَلَتْ» نه این که یعنی آیه تحریف شده الان، بلکه می‌خواهند ظرفیت آیه را بگویند.

شما نگاه بکنید یک چیزی که در همین روایات وسائل داشتیم می‌خواندیم، برای خود من هم جالب بود، که می‌گویند: «إِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ»؛ که در سه جای قرآن یافتیم که قاطع رحم ملعون است. یک مورد آن را در سوره مبارکه محمد(ص) است که «وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ» (محمد: ۲۳-۲۲). دومی در سوره رعد را که «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» (۲۵)؛ برای آن‌ها لعنت است، کسی که قطع می‌کند آن چیزی را که خدا امر کرده به وصل، این یکی از مصادیق قطع صله‌ی رحم است، لذا مشمول «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» هست. سومی سوره بقره، آیه ۲۷: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»

**أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**» لعنت آن کجاست؟ سوره رعد این را داشت، از سوره ی رعد وام می‌گیرم، می‌گویم این آیه قرین این آیه است، اگر آن جا لعنت است، این جا هم لعنت است، و اصلاً می‌گویند من یافتم در قرآن سه موضعی که قاطعان رحم را لعنت کردند، حال آن که در این جا که لعنت نکردند! ولی این به دلیل سوره ی رعد، این جا می‌بینید که می‌گویند **«إِنِّي وَجَدْتُهُ مُلْعُونًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ»** در سه موضع قاطع رحم لعنت شده، این برای مقارنات آیات است، به دنبال این‌ها به جد باید گشت، یعنی باید مقارنات را پیدا کرد، قرآن باید زیاد بخوانید. این چیست که به کل بنی اسرائیل می‌گوید **«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ»** این رکوع چیست این وسط؟ که با رکوع‌کنندگان هم رکوع کنید، که می‌بینید که بعداً هم در همین سوره مسئله‌ی موسی و ولایت موسی و این مسائل مطرح می‌شود، آن موقع شاید بشود، (شاید، این‌ها را در حدّ یک شاید می‌شود مثلاً گفت) شاید مقارنه‌ای که این آیه با آن آیه، یا این آیه با آن طرف آن، اگر مسئله‌ی این جا **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»**، به مسئله‌ی اطاعت و رهبری برگشت، یکی از مقارنات جدّی این آیه می‌شود خود **«أَطِيعُوا اللَّهَ»**، یعنی **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** اگر مسئله‌ی ولایت به معنای اطاعت است، (این‌ها دیگر تفسیرهای یک Advance است!) Search واژگانی ولایت در قرآن به درد می‌خورد، ولی Search واژه و جست‌وجوهای واژگانی همه چیز نیست. این جا ولایت آخرش ولایت به چه معنا شد؟ از میان ولایت‌های نصرت، ولایت مودّت، ولایت اطاعت، شد ولایت اطاعت. اگر این شد معنی آن، این یک مقارنه‌ی جدّی پیدا می‌کند با آن آیه‌ی **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** الله آن که همان الله است، رسول آن هم که همان رسول است، این بیانی است از اولی الامر، حالا چگونه بیانی است از اولی الامر؟ این را باید درآورد، این چه نوع بیانی است از بیان اولی الامر که بخواهد ظرفیت جدید ایجاد بکند؟ **«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»** این چه نوع بیانی است که ائمه خودشان را مصداق آن می‌دانند؟ این را شما بیایید هم بیابید وسط گود، ببینیم چه می‌گویید، یعنی شما هم فکر بکنید؛ چون این مطلب یک

مطلب بکری است؛ یعنی در تفاسیر اصلاً راجع به چنین مطلبی بحث نشده! حالا باید قرآن را گشت، خواند، مقارنات را پیدا کرد و نهایتاً برسیم به این که این چه نوع بیانی است، که بخواهیم اولی الامر را نشان بدهد.

یا باید گفت که برای ائمه هم چنین صحنه‌ای به وجود می‌آمده، کما این که در روایت هم دارد، که اصلاً بحث همان طوری شأن نزولی تبیین بشود؛ یعنی با توجه به خود شأن نزول، و این که امیرالمؤمنین این کار را کرده، امام حسن هم همین کار را کرده، امام حسین هم همین کار را کرده، و همه این کار را می‌کردند که آن‌ها مصداق آیه می‌شدند. اما در روایات نداریم که دیگر ائمه این کار را می‌کردند، پس مصداق آیه نمی‌شوند، در حالی که ما این‌ها این‌ها را مصداق آیه می‌دانیم. اگر با انجام این فعل کسی مصداق این آیه می‌شود، کاری ندارد، اصلاً می‌شود خود ما هم این کار را بکنیم! فعل کثیر و این‌ها را هم که اشکال کرده‌اند، اصلاً به آن وارد نیست، می‌دانید بعضی‌ها فکر می‌کنند در نماز فعل کثیر نمی‌شود انجام داد، نماز را باطل می‌کند، بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر سرشان را بخاراند می‌شود فعل کثیر! در حالی که ما در فقه داریم اگر بینی شما خون آمد وسط نماز، دیدید یک شیر آب رو به قبله وجود دارد، همین طوری آرام آرام بروید کنار آن شیر بینی خود را بشویید، بعد همین طوری آرام آرام برگردید، بعد بایستید نماز خود را ادامه بدهید، این فعل کثیر نیست، ولی بعضی‌ها اشکال کردند که اگر امیرالمؤمنین در نماز یا در حالت رکوع مثلاً صدقه بدهد، این فعل کثیر است، معلوم است که از فقه چیزی نمی‌داند! چون این اصلاً فعل کثیر نیست، که مثلاً انگشترشان را به فقیر دادند یا مثلاً بُردی روی دوش‌شان بوده، یک اشاره کردند به این بُرد که بردار ببر، این‌ها فعل کثیر نیست.

سؤال: همه صلاه می‌کنند، همه زکات می‌دهند!

جواب: ببینید شما دارید همین نکته‌ای را که من گفتم مجدد می‌گویید و آن این است که «أَقِمْوُ الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» این‌ها چیزی است که آدم اقامه‌ی نماز می‌کند و ایتاء زکات می‌کند،

اما این که شما بیایید باز برای رکوع که خود آن جزء اجزاء نماز است، این را یک بار دیگر می‌گویید و این را در محور می‌گویید، نمی‌گویید «أَقِيمُوا وَ اتُّوا وَ ارْكَعُوا» بلکه این را در محور راکعین می‌گویید، یعنی شما این را در یک حرکت جمعی انجام بدهید با محور راکعین، این را در آیه آدم می‌بیند که بالاخره احتمالاً یک حرفی داشته باشد این‌جا! دیگر آدم به فکر فرو می‌رود. این نوع مقارنه‌ها البته کار سختی است و نتیجه‌ای که گرفته می‌شود نتیجه‌ای باید باشد که قرآن این نتیجه را پس نزند، قرآن چنین نتیجه‌ای را پس نزند، حتی شما در جدا کردن این جمله‌های قرآنی و تقطیع این جمله‌ها، یعنی جمله را قطع می‌کنید، روی قطع شده‌های جمله‌ها ائمه حتی مقارن‌سازی می‌کردند، یعنی یک کارهایی است که خاص اهل بیت هم نیست، این طوری نیست که فقط باید اهل بیت این کار را بکنند! من سر آن مسئله‌ی «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره: ۲۵۱) آن‌جا عرض کردم در این آیه‌ای که اگر دفاع نبود، زمین فاسد می‌شد، این آیه‌ی قرآن است دیگر! این قسمت آن را جدا می‌کنند، سیاق‌بندی می‌کنند با آیات دیگر، می‌گویند که خدا عذاب را از بی‌نمازها برمی‌دارد به خاطر بانمازها، اگر همه نماز نمی‌خواندند خدا عذاب می‌کرد، خدا عذاب را از بی‌زکات‌ها برمی‌دارد به خاطر بازکات‌ها، اگر همه زکات نمی‌دادند خدا عذاب می‌کرد، این‌ها را که می‌گویند، بعد یک مرتبه این آیه را می‌خوانند، بعد شاهد آن هم در قرآن این است که «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» اگر دفع نمی‌کردند عذاب را یک عده از یک عده‌ی دیگر، یعنی آیه را، این بخش آیه را که مربوط به دفاع است، می‌آید سیاق‌بندی می‌شود با آیات دیگر، یک برداشت دیگری در لایه‌ای از آیه می‌شود و این که بعضی‌ها عذاب را از بعضی دیگر دفع می‌کنند «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ اگر این دفع نبود، زمین فاسد می‌شد، این کارها کارهایی است که اهل بیت می‌کنند با قسمت‌های آیه و سیاق‌بندی می‌کنند، مقارنه درست می‌کنند.

## قرآن، تنها کتابی که هر آیه را کنار آیه دیگر بگذاری معنای جدید دارد!

برای همین است که لایه به لایه، بطن به بطن می‌بینید که قرآن حرف دارد، خدا و کیلی اگر فکر کردید که با کتاب‌های دیگر می‌شود این کار را کرد، یعنی اگر به ذهن شما یک لحظه خطور بکند، اگر قرار است این‌طوری باشد؛ مثلاً اگر کتاب ریاضی ۲ هم به من بدهید این کار را می‌کنم! بنده به تمام اسماء الهی قسم خواهم خورد که با عمیق‌ترین کتب هم نمی‌شود چنین کاری کرد! که شما بخشی از آن را به بخش دیگری از آن عرضه بکنید یک نتیجه‌ی جدیدی از آن بیرون بیاید، بعد این بخش آن را یک‌طور دیگر، همان را به یک سیاق دیگر عرضه بکنید یک نتیجه‌ی دیگر، این معجزه بودن خود قرآن است، خاصّ خاصّ خود قرآن است، یعنی ما دیگر در درس‌های خودمان با عمیق‌ترین کتبی که بشریت می‌نویسد ارتباط داریم، یعنی بشر دست به قلم می‌شود می‌خواهد به لحاظ فلسفی عمیق‌ترین حرف را بزند، ولی می‌بینید گاهی این صفحه‌ی این با آن صفحه‌ی آن مشکل دارد، واقعاً مشکل دارد! یعنی ۱۰۰ صفحه آمده جلو، نویسنده میانی ۱۰۰ صفحه قبل خود را فراموش کرده، بعد عمراً این را بتوانی کنار این صفحه بگذاری، ولی قرآن یک طوری است هر صفحه‌ی آن را کنار صفحه‌ی دیگر آن بگذاری نتایج جدید می‌دهد و هرگز کتاب‌های دیگر این طوری نیست که بخواهید هر صفحه‌ی آن را کنار هر صفحه بگذاری، یک نتایج جدیدی هم از آن بیرون بیاید، این به دلیل معجزه بودن قرآن است، قرآن کار بشر نیست، خدا دیگر آن برگ آس خود را که خواسته در کلیه‌ی معجزات رو کند، قرآن را نشان داده است. بعضی از معجزات زبان ندارد، یعنی خیلی از معجزات خدا زبان ندارد، مثلاً فرض کنید رود نیل می‌شکافت، حالا چه مثلاً؟ نمی‌گویم البته شکاف به درد نخوری است، نه! حالا خوب شکافت دیگر، دیگر حرف که نمی‌زند، الان یک اتفاق خیلی بزرگی افتاد به لحاظ ظاهری، رود شکافت، دیگر چند برداشت می‌شود از این کرد؟ این که بعضی‌ها فکر می‌کنند معجزات حضرت موسی معجزه بوده، قرآن معجزه نیست، برای این که قرآن را نمی‌شناسند، یعنی آن قدر به حس عادت کردند، آن‌ها می‌فهمند معجزه بودن آن را،

این که آیه را می‌گذاری کنار آیه، این یک برداشت جدید در آن است؛ یعنی فاصله‌ی **معجزه‌ی** قرآن تا **معجزه‌ی حضرت موسی و عیسی**، فاصله‌ی **عرش تا فرش** است، برای این که فاصله‌ی خود پیغمبر هم تا این‌ها همین است. نه تنها پیغمبر که یک کسی مثل امیرالمؤمنین، حضرت ابراهیم در دعای خود می‌خواهد که با او محشور بشود که خدا می‌گوید با این که حضرت ابراهیم خودش یک چیز عجیبی است، ولی می‌خواهد با امیرالمؤمنین مشهور بشود، مدام به او می‌گویند که در دنیا نه! «**إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ**» (بقره: ۱۳۰)؛ در آخرت می‌شود، در دنیا نه، یعنی بخواهی در دنیا این مقام را پیدا بکنی، نه! در آخرت، حالا در آخرت بروی کنار امیرالمؤمنین، باشد، «**إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ**». بعد همین امیرالمؤمنین می‌گوید «**أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ**»<sup>۱</sup> فاصله‌ی من تا پیغمبر یک چنین فاصله‌ای است، یعنی من این هستم، نسبت من با پیغمبر این است. آن موقع فاصله‌ی قرآن هم تا معجزات دیگر را که آدم نگاه می‌کند، می‌بیند همه‌ی معجزات دیگر بی‌زبان هستند، آلا معجزه‌ی قرآن و معجزه‌ی این‌گونه کتاب‌ها، حالا تورات و انجیل که دست ما نیست، ببینیم چطوری است، ولی معجزه‌ی قرآن وحشتناک است!

حالا در این بحث ما اگر مقارنات آن دربیاید، درست دربیاید، با مبنا دربیاید و قرآن هم رد نکند یک چنین برداشت جدیدی را، این اشکال ندارد.

سؤال: یا راکعین و راکعون از لحاظ لغوی یا اصطلاحی یا مقصودی که از آن در قرآن شده، کلاً

می‌شود معنی دیگری از آن برداشت کرد؟

جواب: به نظر می‌آید که معنای چیزهایی که گاهی اوقات راجع به ملائکه هم داریم که مثلاً

این‌ها راکعین هستند، یک معنای این مدلی به نظر می‌آید، البته راکعین در قرآن معنای خاشعین

هم می‌دهد و راکعین به معنای رکوع فیزیکی و خم شدن است و جا دارد که خاشعین به این معنا

نباشد.

سؤال: اگر به معنای خشوع باشد، آن وقت معیت معنی می‌دهد؟ با خشوع‌کنندگان خشوع کن،

جواب: به لوازم آن باید دقت کرد، اگر رکوع جوانحی و جوارحی نباشد معنی می‌دهد با آن‌ها بودن؟ «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» در کنار آن‌ها بودن؟ به دلیل این که «مَعَ السَّاجِدِينَ» هم داریم، ولی برای بحث ابلیس است که می‌گویند «أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» (حجر: ۳۱) که گفتند سجده نکنید. «أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» در فرمایش شما این است که سجده کردن ملائکه، آن‌جا می‌گویند سجده ملائکه به معنای یک خشوع تام است و گرنه ملائکه این سجده‌ی فیزیکی را انجام نمی‌دهند، این که به ملائکه گفته شما سجده کنید! این گونه ظرفیت‌ها در کلمه‌ی رکوع و سجود هست، این فرمایشی هم که شما گفتید، آن‌جا چون که هم سجده دارد «يَا مَرِيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ» (آل عمران: ۴۳) این «وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ» این‌جا هم ممکن است. همان‌جا یک قرینه‌ی سجده هم دارد، «وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ».

به هر جهت این «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» یا این‌جا «وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ» یا این‌جا «رَاكِعُونَ»، شامه‌ی من می‌گوید یک حرف دیگری وجود دارد! یعنی مثلاً نمی‌گوید «وَأَسْجُدِي»، آن‌جا هم نمی‌گوید «وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ السَّاجِدِينَ وَالرَّائِعِينَ»؛ این‌جا سجده بکن، بلکه دارد «وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ»؛ با راکعین رکوع کن، بعد این‌جا هم می‌گوید «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» بوی یک چیز دیگری می‌آید، حالا نمی‌دانم دقیقاً چیست! یعنی احساس من می‌گوید یک چیز دیگری این وسط هست که از چیزهای مخفی قرآن است.<sup>۲</sup>

به هر حال من یک بوی دیگری از آیه من دارم می‌فهمم، ولی نمی‌توانم هم دقیقاً نشان بدهم این «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» بعد این‌ها راکعون هستند، که ائمه هم می‌گویند ما جزء این‌ها هستیم، جریان این چیست؟

سؤال: یک بحثی داشتیم در مورد اولی الامر، گفتیم مصداق تام آن ائمه هستند.

جواب: آن هم ممکن است ثابت بشود این‌جا، ما نمی‌دانیم، اجمالاً معلوم است که ظرفیت این

آیه شاید می‌خواهد نشان بدهد، تا کجا را می‌گیرد این ظرفیت!؟

ببینید یک بار دیگر برای این که بحث را جمع کنم. در شأن نزول خودش معلوم است، نصّ است، حرفی نیست، در افزایش آن به چیزهای دیگر که قرار است که مسئله‌ی ولایت را ثابت بکند که شما وقتی که به این‌ها اعتماد نکنید، تن به ولایت این‌ها ندهید و تن به ولایت کسان دیگری بدهید، این ظرفیت جدیدی که می‌خواهد تولید بکند، یکی از مقارنات جدّی که می‌شود پیدا کرد همین آیه‌ی ۴۳ است، یکی از مقارنات جدّی آن ولایت به معنای اطاعت، آیه‌ی اولی الامر است. هر حرفی در اولی الامر زدیم، در این قسمت سوم آن هم باید بیاید، ولی کیفیت تطبیق آن چطوری است؟ نمی‌دانم! ببینید می‌گوییم این اولی الامر اولی الامر چه حرف‌هایی دارید؟ آن زمان آیه‌ی اولی الامر معلوم بود چیست، اما این که بگوییم اولی الامر تطبیق می‌کند به این «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» فرضاً ما می‌گوییم تطبیق می‌کند، ولی کیفیت تطبیق آن، چطوری می‌شود آخر آن را با آقای خامنه‌ای تطبیق داد؟ اصلاً با آقای خامنه‌ای نه! بحث این است که روی خود ائمه چطوری می‌شود تطبیق داد؟ یا باید بگوییم این آیه اصلاً غیر قابل تطبیق است که به نظر نمی‌آید! به نظر می‌آید چیزهای دیگری می‌خواهند در آن بگویند، روی بقیه‌ی ائمه چطوری قابل تطبیق است این‌ها؟ حالا دیگر آن را نمی‌شود کاری کرد، حرفی برای گفتن ندارم.

معنی اصلی «مع» این است، ببینید یک موقع است که یک معیتی به عنوان معیت قیومیت است؛ مثل «وَاللّٰهُ مَعَكُمْ» (محمد: ۳۵) این جا به این معنی نیست که محور این آیه شما هستید، در «وَاللّٰهُ مَعَكُمْ»؛ خدا با شماست، معنی آن این نیست که شما الان محور هستید، خدا با شماست، این جا معلوم است که معیت معیت قیومیه است به قرینه، ولی معنای اصلی که در «مَع» دیده می‌شود که می‌گوید با این‌ها باشید، با یک چیزی باشید، آن چیز محوریت دارد در قرآن، گر چه در فارسی، معنایی معادل آن نداریم! مثلاً ممکن است در «با یک چیزی بودن» چندتا چیز با همدیگر باشند. در ادبیات قرآنی هم همین مدلی است، مثلاً اگر بخواهیم بگوییم با هم باشند، می‌گوید «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ این‌ها با همدیگر باشند، یک طوری هم‌تراز بودن این‌ها فهمیده می‌شود، ولی

شما می‌بینید مدام می‌گوید، کسانی که با ابراهیم هستند، کسانی که با پیغمبر هستند، کسانی که با این هستند، کسانی که با قرآن هستند، با صادقین هستند، در حقیقت این معنا معنای اولی است که فهمیده می‌شود.

(سؤال) من «مَعَ» را با محوریت عرض کردم؛ یعنی «مَعَ» محوریت نشان می‌دهد، در این آیات که بحث با یک کسی را می‌کنند، با یک چیزی بکنند، این «وَهُمْ رَاكِعُونَ» این جا وقتی مسئله‌ی آن مسئله‌ی رهبری باشد، آن موقع اگر مقارنه‌ای ایجاد بشود با «مَعَ الرَّاَكِعِينَ» آن جا هم مسئله‌ی رهبری را درست می‌کند.

(سؤال) در «ارْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ» همان جا هم باید نگاه کنید ببینید که آن جا چه خبر است، یعنی در همان آیات هم، مثل این جا که تا حالا شما فکر می‌کردید این «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ» اصلاً معنی خاصی داشته باشد؟ یک دفعه آدم می‌بیند ظاهراً معنی خاصی نشان داده می‌شود از این آیه، که با رکوع‌کننده‌ها رکوع کنید. حالا در آن آیه هم شاید یک ملاحظه‌ی دیگری انجام بشود، با کل داستان مریم و کفالت او توسط حضرت زکریا که چه کار می‌خواستند بکنند و همه‌ی این‌ها، صرفاً این نیست که برو در جمع این کار را بکن؛ یعنی برو یک نماز جماعت بخوان، به نظر این «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ» چیزی بیش از نماز دارد جماعت نشان می‌دهد.

(سؤال) همین که بگویید، می‌گوید «بَأْتِكَ تَجْرُّ بَائِي لَأ تَجْرُّ» می‌شود همین! ببینید همین که می‌گویید یک چیزی بالاتر از این حرف است، پس دایره‌ی آیه دارد باز می‌شود، بند آیه دارد باز می‌شود، یک چیزی بالاتر از این است، حالا آن یک چیزی بالاتر از این حرف‌ها را باید رفت پیدا کرد، باید ببینیم چقدر بالاتر از این حرف‌هاست.

(سؤال) این اصلاً معلوم نبود، ببینید این اصلاً در همین تفاسیر هم معلوم نیست، شما کتاب‌های تفسیری را نگاه کنید ببینید معلوم است اصلاً؟ مثلاً این که «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ» یا

این‌ها یک چیزی بالاتر از رکوع معمولی است؟ بحث این است که رکوع کن، بحث را در تفاسیر نگاه کنید در این حد است که به دلیل این که رکوع یک ویژگی خاصی دارد، ذکر خاص پس از عام است، «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» بعد رکوع هم بکن، «أَقِيمُوا وَارْكَعُوا»، در صورتی که این‌جا «أَقِيمُوا وَارْكَعُوا» نیست، این‌جا «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» است! اگر آن بحث بود، گفته بودند «أَقِيمُوا وَارْكَعُوا» و تمام شده بود دیگر! چرا «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ»؟ لذا می‌خواهم به شما بگویم بند آیه، من اگر توانسته باشم همین کمر بند آیه باز شده باشد و حیطه‌ی وسیع دیگری را نشان دهد یا حداقل یک چراغی باشد، فکر می‌کنم یک حدی کار کردیم، بقیه‌ی آن را بلد نیستیم دیگر، ان شاء الله می‌میریم می‌رویم می‌پرسیم، یا فکر می‌کنیم می‌پرسیم یا یک طور دیگری. ولی من کاملاً احساس خودم را با شما در میان گذاشتم که احساس من می‌گوید که این آیه یک چیز دیگری است! یعنی آیات که مدام می‌گوید: «مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» باشید، با راکعین، با راکعین، با راکعین... بعد «وَهُمْ رَاٰعُونَ» ایشان راکعون هستند اصلاً، نه این که فقط رکوع می‌کنند! می‌دانید که وقتی اسم می‌آید دلالت بر ثبوت می‌کند، و این‌ها راکعون هستند.

یکی از اشکالاتی است که در این بحث زکات شده است، این است که می‌گویند در «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» اصلاً امیرالمؤمنین چه داشته که بخواد زکات بدهد؟ بخواد مشمول زکات باشد؟ این معلوم است که امیرالمؤمنین را نمی‌گیرد، یعنی شاعر به جفنگ آمده، برای این که بگوید این شأن نزولی که این همه گفتند، حتی یک روایت از ابوذر رسیده، می‌دانید از ابوذر یک چیزی روایت بشود چقدر مهم است دیگر! چرا؟ «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلٰى ذِي لَهْجَةٍ أُصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ»<sup>۳</sup> روایت درباره ابوذر است؛ یعنی آسمان بر سر راستگوتر از ابوذر نگسترده و زمین در زیر پای راستگوتر از ابوذر خودش را تا به حال پهن نکرده است. آن قدر ابی‌ذر راست می‌گفته که عثمان وقتی می‌خواست او را تبعید بکند، به او می‌گوید که بدترین جای دنیا به نظر تو کجاست؟ می‌گوید ربه، یعنی می‌دانستند او راست می‌گوید، این طوری بوده، خیلی عجیب بوده در راستگویی! حتی

در روایتی است که وقتی شب هجرت پیغمبر را می‌کند در کیسه می‌برد، می‌گویند چیست در کیسه؟ می‌گوید پیغمبر، می‌گوید بیا برو بابا! یعنی این طوری راست می‌گفته، این روایت از ابوذر است.

به هر جهت شاهد به جفنگ می‌آید این است که می‌خواهد حالا بگوید که حالا روایت‌هایی که داریم این همه راجع به امیرالمؤمنین است، این شأن نزول آن راجع به امیرالمؤمنین است، می‌خواهد بگوید نیست، حالا دیگر شاعر به جفنگ می‌آید، می‌گوید آقا امیرالمؤمنین مگر پول داشته زکات بدهد؟ زکات اصلاً یک چیزی است، در قرآن اصلاً بحث زکات شرعی یک چیزی است، زکات یک چیزی است که حضرت عیسی هم می‌گفته من زکات می‌دهم، زکات آن زکات فقهی که نیست، به همهی صدقات و به همهی کمک‌ها زکات می‌گفتند. می‌دانید که «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» مطلبی است که همهی مفسرین به آن اشاره کردند، کسی که قرآن بخواند این را می‌فهمد، این «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» یک عبارت کلیدواژه‌ای است برای ارتباط وجه اللّهی و وجه الخلقی، اصلاً کلّ این عبارت یعنی این، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» در حقیقت شاید اگر این‌ها هم ضمیمه بشود، بخواند مطلب بازتر بشود، «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» به هر جهت یعنی کسی که صدقه می‌دهد، امیرالمؤمنین صدقات می‌دهد، مشمول زکات نبوده است، زکات فقهی معروف، پول نداشته بخواند زکات بدهد، همه می‌گفتند که امیرالمؤمنین مرد بسیار فقیری بوده است، لذا زکات نمی‌داده است.

ما فقط زیر بار حرف خدا می‌رویم و این یعنی حزب الله

(۵۶): «مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

کسی که توتلی بکند خدا و رسول را، «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا» یعنی همین «وَالَّذِينَ آمَنُوا» که بالا آمده، چون که وقتی می‌گوید ولی شما این‌ها هستید، حالا که توتلی بکنید این‌ها را، «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» این جا مفهومی تشکیل می‌شود به نام حزب و این حزب الله می‌شود،

و جالب است که حزب چیز دیگری هم نمی‌شود، این همان غلبه‌ی خداست، اقتدار خداست، چون که گفتیم قرار است در نظام هر می این‌ها را قبول بکنند، یعنی پیغمبر او هم «ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴) این «بِإِذْنِ اللَّهِ» دارد اطاعت می‌آورد، «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح: ۱۰)؛ دارد با خدا بیعت می‌کند وقتی دارد با تو بیعت می‌کند، ما اصلاً زیر بار آدم نمی‌رویم، اصلاً آدم چه کسی باشد که بخواهیم زیر بار او برویم؟! اگر آدم منصوب الهی باشد، آن موقع ما زیر بار او می‌رویم، باید هم برویم، چون که زیر بار او رفتن، زیر بار خدا رفتن است، لذا این حزب تشکیل می‌شود، روی تسلط است که این در معنای حزب آمده، می‌بینید بعداً در معادل آن حزب شیطان هم هست. این معنای تسلطی که در معنای حزب وجود دارد که شما حتی در لغت مراجعه کنید، حزب را وقتی خواستند معنی بکنند، گفتند عده‌ای که تحت یک مرام و یک رهبری حرکت می‌کنند، به این می‌گویند یک حزب. در این لغت این را گفتند، خیلی جالب است، در لغت گفتند تحت عنوان یک مرام و یک مدیریت و رهبری حرکت می‌کنند، به این می‌گویند حزب. ممکن است تعداد زیادی از آدم‌ها اعتقادات مشترک داشته باشند، به این‌ها که حزب نمی‌گویند، تعداد زیادی اعتقاد مشترک را که حزب نمی‌گویند، حزب وقتی تشکیل می‌شود که آن اعتقادات مشترک در یک مسیری می‌آید، همیشه هم مسیر است و این را باید در دین بو کشید، به صراحت دارد.

### نیاز به پیغمبر نه برای آوردن وحی که برای مدیریت جامعه است

از بدء<sup>۴</sup> خلقت تا الان که می‌آید، می‌بینید که در تمثیلی‌ترین ماجرای اوّل خلقت شما خدا دارید، قوانین دارید، آدم آن را دارید. سجده بر خدا است، سجده بر آدم نیست، این است که گیر است، باز دوباره می‌آید پایین، می‌بینید قوانین است، قوانین است، با این آدم گیر است، با پیغمبری که می‌خواهد بیاید بایستد محور قرار بگیرد، با آن گیر می‌کند. باز دوباره می‌آید می‌بینید در جریان غدیر قوانین وجود دارد، ولی دشمنان مأیوس نیستند، چرا؟ چون آدم آن

نیست، آدم که می‌آید می‌شود «**الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا**» یعنی این یک مسیری است که نه در بحث ولایت فقیه، کلاً در ولایت خود نبی هم شما باید بروید بحث بکنید که شما دارید بحث ضرورت‌ها را می‌کنید. ضرورت دین برای خودش یک بحثی است که باید اثبات بکنید، ضرورت شخص پیغمبر یک بحث دیگر است. بعد در کتاب‌های کلامی ما ببینید چه اتفاقی می‌افتد، (به همین دلیل است که می‌گوییم این بحث‌ها بکر بوده)، وقتی که ضرورت شخص پیغمبر را می‌خواهند بحث بکنند، به عنوان آورنده‌ی وحی بحث می‌کنند، به عنوان کسی که وحی را باید بیاورد، ملک که نمی‌تواند بیاورد، او که نمی‌شود، این که نمی‌شود، پس پیغمبر باید آدم باشد که بیاورد، خوب می‌دانید این حرف چه مشکلی دارد؟ مشکل آن این است که پیغمبر فقط در مقام آوردن وحی است، تمام شد، آورد دیگر! خوب این برود، بقیه‌ی آن هم که در وحی آمده دیگر. بحث این نیست که در مقام آورنده‌ی وحی است، ببینید زوم در کتاب‌های کلامی ما، زوم آن روی این است که ما شخص پیغمبر را احتیاج داریم برای این که آورنده‌ی وحی است، در صورتی که ما شخص پیغمبر را احتیاج داریم برای این که باید **مدیریت جامعه** را به عهده بگیرد، این را باید اثبات بکنیم، اگر از پس اثبات این برآمدید، آن موقع دیگر الف را گفتید، تا یاء را باید بگویید، اگر این را بگویید و بگویید نه این که خوب است بیاید، بلکه باید بیاید، اگر این را بگویید، نه این که خوب است بیاید، خوب است باشد، نه، این که ضرورت نیست! ضرورت خوب است باشد نیست، ضرورت یعنی این که باید باشد، باید چنین آدمی باشد، اگر این را بگویید، به راحتی غلت می‌خورید در بحث امامت، می‌گویید پس این امامت کجاست؟ این را باید به من نشان بدهید، این باید باشد، همین طوری اگر بشود، خیلی راحت غلت می‌خورید در بحث ولایت فقیه، یعنی آن موقع شما باید این را هم نشان بدهید، که چه شد؟ شما اگر دلیلی عقلی دارید به کلیت اثبات، دلایل عقلی که تخصیص‌بردار نیست که شما بگویید در یک زمان می‌خواهد، در یک زمان نمی‌خواهد. اگر این دلیل عقلی است که شما دارید می‌گویید، ضرورت خود شخص نبی، با این شما باید امامت را هم

ثابت کنید، با آن ولایت فقیه را هم باید ثابت بکنید، پس ببینید این را نه فکر بکنید به عنوان شیعه باید برویم در ولایت فقیه، بلکه در امامت، در نبوت هم باید این مطلب را ثابت بکنید که خیلی‌ها آخرش برای خودشان ثابت نمی‌کنند که شخص نبی، نه قانون! این همین است که این‌جا آمده است، کسی که شما باید تولی بکنید او را؛ یعنی ولایت او را قبول کنید،

### حزب الله یعنی پذیرش دو عنصر وحی و شخص

**تولی کردن یعنی قبول ولایت**، آن موقع آخرش هم می‌شود حزب اللهی، شما اصلاً حزب کسی نمی‌شوید. حزب اللهی اگر می‌خواهید بشوید، این وجه عملی آن است که باید قبول کنید، یک وجوه نظری هم دارد، که این هم می‌شود وجه نظری آن. فکر کردید این حزب اللهی شدن ساده است؟ هم وجوه نظری لازم دارد برای خودش که به جهت اعتقادی کسی اعتقادات داشته باشد، و هم وجوه عملی؛ یعنی آن دو عنصری که یک عنصر خود بحث اعتقاد به **وحی** و این مسائل است، و یک عنصر **شخص**. این دو عنصر است که قیام دین به این دو عنصر آن است، این وجوه نظری کارش را و وجوه قلبی کار را، اعتقادی کار را، آیه ۲۲ مجادله این را دارد می‌گوید، «**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**»؛ تو نمی‌یابی قومی که این‌ها ایمان داشته باشند، آن موقع این‌طوری بکنند که «**يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ**»؛ با کسانی که حدود خود را از حدود خدا جدا می‌دانند، این‌ها حدود خود را از آن‌ها جدا ندانند! بلکه با این‌ها مواده کنند «**مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ**»؛ ولو این‌ها که آباء این‌ها باشند، فرزند باشد، اخوان باشد، عشیره باشد، این‌ها، عشیره با این‌ها مواده نمی‌کنند، ولو این‌ها که عشیره‌ی این‌ها هستند، «**أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**»؛ به جهت اعتقادی و نظری به این‌جا رسیدند، این‌ها کسانی هستند که ایمان را در دل این‌ها یادداشت کردند، اگر «**فَالُوا أَمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ**» (مائده: ۴۱) باشد، این دیگر حزب اللهی نیست! به این نمی‌گویند حزب اللهی، حزب اللهی کسی است که «**كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**»؛ ایمان تا مرحله‌ی دل او رفته باشد، به عنوان عقد القلب او قرار گرفته باشد، «**وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ**»؛ خدا این را

با روحی از جانب خودش تأیید می‌کند، یعنی این آدم مؤیدی است، فکر نکنید کسی که حزب الهی می‌شود به این معنا مؤید است، این اتفاقاً دارد با روحی از جانب پروردگار، با کمک ملائکه دارد حرکت می‌کند، تأیید می‌شود «وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» ببینید تا کجا آمده آیه؛ «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» این‌ها از خدا راضی هستند، خدا هم از این‌ها راضی است، این حرف خیلی است! «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ» این می‌شود حزب الله،

### حزب الله در دنیا غالب است و در آخرت رستگار

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این‌جا بحث چیست؟ این‌جا این حزب الله مفلح هستند، یعنی در بحث حزب الله فلاح و رستگار شدن است. آن وجه که یکی از شاخصه‌های نظری حزب الله را در قرآن مطرح می‌کند، این‌طوری می‌کند، یعنی مسیر رستگاری این می‌شود، همین این نیست، آن ویژگی بعدی را چه کار بکنند؟ در ویژگی بعدی نمی‌گوید «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آن‌جا بحث غلبه است؛ یعنی در مقابل دشمن است، لذا می‌گوید «هُمُ الْغَالِبُونَ».

### ویژگی اصلی حزب الله ولایت‌پذیری است

شما بیاید سوره مائده، این آیه‌ی ۲۳ را نگاه بکنید، ببینید بحث این‌جا اصلاً بحث غلبه‌ی بر دشمن است. در آن ماجرای حضرت موسی، آن دو نفری که کنار حضرت موسی هستند و تحریک می‌کنند، تهییج می‌کنند که بزنید، بیاید تا جلوی در برویم، تا جلوی در اگر بیاید حمله کنیم، حرکت تا جلوی در را اگر بزنیم، خدا بقیه‌ی آن را ردیف می‌کند، فقط ما باید تا جلوی در بدویم، تا آن در باز شود، مهم این است که ما باید تا جلوی در بدویم، «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»؛ نه این‌که خدا به این دو نعمت داد، این همان نعمت ولایت است که خدا این‌جا داده، اصلاً آیات همین را می‌گوید، آن دو نفری که خدا چنین نعمتی به این دو نفر داد، حرف آن‌ها این بود که «ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»؛ تا جلوی در برویم، «فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ» یعنی وارد شویم غلبه است دیگر، یعنی اگر وارد این صحنه بشویم و وارد این صحنه چه زمانی غالب می‌شویم؟

وقتی که حزب الله بشویم، حزب الله چه کسانی هستند؟ چون که می‌گوید «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» چه زمانی حزب الله تشکیل می‌شود؟ ویژگی اصلی حزب الله به ولایت‌پذیری آن است، چون که این‌جا تصریح دارد کسی که تویی بکند خدا و رسول را، و این «وَالَّذِينَ آمَنُوا» را، این‌ها را تویی بکند، می‌شود «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ» این حدّ وسط افتاده، افتاده یعنی محذوف به قرینه است، «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» چون این‌جا بحث غلبه‌ی بر دشمن است. چرا تلاش‌ها موجب غلبه نمی‌شود؟ چون که با ولایت انجام نمی‌شود، چون که تحت ولایت نیست، تلاش‌ها اگر تحت ولایت نباشد، حزب الله تشکیل نمی‌شود، حزب الله هم تشکیل نشود غلبه ایجاد نمی‌شود. لذا برای همین است که وقتی می‌خواهد بگوید آقا غلبه ایجاد می‌شود، آیا اصلاً احساس عجیبی نداریم که می‌گوید: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»؛ خدا به آن‌ها نعمت داد، خوب این وسط گفتن این‌که خدا به آن‌ها نعمت داد مثلاً چه چیز مهمی است؟ این نعمت همان نعمت ولایت است که خدا به این‌ها داده، آن موقع تحت نعمت ولایت کسی که عمل بکند بزند، غالب است، «فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ» برسد تا جلوی در تمام است، چون که خدا پشتیبان حزب الله است، خدا این مسیر را می‌خواهد که ولایت تشکیل بشود، ولایت تثبیت بشود، همه تحت این ولایت عمل بکنند. الان فکر نکنید فقط ما ولایت ولایت می‌کنیم، همه جا دارند ولایت ولایت می‌کنند، همه دنبال ولایت هستند، منتها ما ولایت الله را می‌خواهیم قبول بکنیم، یک عده ولایت طاغوت را می‌خواهند قبول کنند، «أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ» طاغوت می‌شود اولیاء آن‌ها، اگر تحت ولایت عمل بشود، ویژگی اصلی آن غلبه است.

دوستان تا به حال از من بسیار بسیار شنیده‌اند، می‌گویم آقا! در مسافرت‌های جهادی تمرین ولایت کنید، تمرین ولایت‌پذیری بکنید، نه این‌که مسئولین جهادی این‌ها واقعاً ولایت دارند! ولی وقتی که کسی ولایت‌پذیر بشود، حتماً دیدید که مساوی است با این‌که خواسته‌های خود را باید یک مقدار فاکتور بگیرید، باید از خودتان بگذرید، چون که یک رأی دیگر، یک حرف دیگر، یک

جهت دیگر دارد ترسیم می‌شود، شما طبیعتاً باید خودخواهی خودتان را کنار بگذارید، من می‌خواهم الان... من ممکن است الان دلم بخواهد خیلی کارها را بکنم، چون که دلم می‌خواهد، دلم می‌خواهد ورزش بکنم، دلم می‌خواهد یک سری مطالعات خاصی برای خودم بکنم، دلم هر چه که دلم می‌خواهد، ولی وقتی که **عنصر ولایت** مطرح می‌شود، دیگر «دلم می‌خواهد» ندارد، باید ببینی که آن هر چه می‌گوید، ممکن است من دلم بخواهد بنشینم یک سری مطالعه‌ی خاص برای خودم بکنم، ولی الان چون که ولی داریم، دیگر دلم نمی‌تواند یک چیزی بخواهد، باید بروم ببینم او چه می‌خواهد، او الان چه کار می‌خواهد که من بکنم؟ باید دل خودم را این‌جا کنار بگذارم، اگر لازمه‌ی آن ممکن است این باشد که دل خودم را بگذارم کنار، تا برسم به آن که اصلاً دلم همانی را بخواهد که او می‌خواهد، و این خیلی وقت‌ها ممکن است، (۱۹: ۱۸: ۰۱) لذا آدم دل خودش را باید بگذارد کنار، خودخواهی‌های خودش را باید بگذارد کنار تا ولایت‌پذیر بشود، و اگر نه من دلم می‌خواهد در مسافرت جهادی تا ۸ صبح بگیرم بخوابم، از آن طرف دلم می‌خواهد تا ۱ بیدار بمانم، دلم می‌خواهد دیگر! ولی وقتی که ولایت‌پذیری انجام می‌شود دیگر دلم نمی‌خواهد و این عنصر خودِ ولی هم مهم است، این می‌شود تعبیر ولایت، یک بحث نظری جوانحی (قلبی) دارد که در سوره‌ی مجادله است، این پایه‌ی حرکتی آن است که ولایت‌پذیر باید بشود، می‌شود حزب الله، حزب الله بشود می‌شود غالب، بعد در این غلبه فکر نکنید باید تلاش‌های خیلی فزاینده‌ی عجیب و غریب بکنید! تا جلوی در باید بروید، تا جلوی در بزند رفته است، چون که او «**أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ**» او مورد تأیید است و تلاش‌های پراکنده مورد تأیید نیست، به خصوص در آن موقعی که

**ولایت پتانسیل اجرایی پیدا کرده. (۲۱: ۱۹: ۰۱)**

باب **تَفَعَّلَ كَلًّا** بابی است که برای مطاوعه است؛ یعنی پذیرش، این‌جا که بحث ولی را مطرح کرده، و باب **تَفَعَّلَ** آورده، یعنی این‌که همان چیزی که آن‌جا است، این دارد تسلّم می‌کند و

می‌پذیرد چنین چیزی را، اگر آن‌جا بحث رهبری است، این‌جا هم بحث رهبری است، «وَمَنْ يَتَوَلَّ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی کسی که ولایت خدا و رسول را بپذیرد.

البته من الان باید بگردم، ببینم «تَوَلَّ» به معنای پشت کردن، این در باب تَفَعَّلَ می‌آید، یا در  
باب تَفَعَّلَ نمی‌آید!؟

(سؤال) ولی خوب این‌جا واضح است به معنای پشت کردن نیست، یعنی کسی که پشت خود را  
به خدا و رسول بکند.

سؤال: می‌شود این را معنی کرد؟

جواب: می‌شود، خیلی سریش لازم دارد، کلی محذوف و این‌ها باید بگیریم در آیه

(سؤال) مثلاً در سوره مائده آیه ۸۰ نگاه کنید، دارد: «تَرَى كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛  
یعنی کثیری از این‌ها را می‌بینی که دارند دوستی می‌کنند با «الَّذِينَ كَفَرُوا». می‌دانید که بعضی از  
افعال است افعال متضاد است در عربی، مثل اِشْتَرَى که هم به معنای خرید است، هم به معنای  
فروخت است، برای همین است که به صورت‌های مختلفی کاملاً با معانی متضاد آمده در قرآن،  
خوب این هم شاید مثلاً این‌طوری باشد! که الان همین «يَتَوَلَّوْنَ» که شما می‌گویید که در همان  
آیه‌ی ۴۳ بود که قبل از این که شما بگویید، در آیه‌ی ۸۰ دقیقاً همان کلمه به معنای دوستی  
کردن است.

صلوات!

---

۱- الکافی، ج ۱، ص ۸۹.

۲- ان‌شاءالله بمیریم و ببینیم! «فَمَنْ يَمُتْ يَرَى» برزخ آقای مطهری را دیده بودند که می‌گفت این‌جا هر روز می‌رویم خدمت امام حسین  
درس توحید داریم و این ان‌شاءالله قسمت ما هم بشود که ما یک عالمه سؤال قرآنی داریم، آن‌جا کل وقت این‌ها را می‌توانیم بگیریم. امید  
که این اتفاق بیفتد، جدی عرض می‌کنم، شوخی نکردم، سؤال‌های خود را باید برویم ظاهراً بپرسیم.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۸.

۴- این بدو اشتباه است، بدء درست است، بدو یعنی بیابان.